

cccccc c cccæ

A Comparative Study of Peace from the Perspective of Maulana-Wayne Dyer

Abolfazl Najafi¹, Farzad Abbasi^{1*}, Batoul Fakhreslam²

Abstract

With the help of science and reason, contemporary man has almost obtained what he needed for the comfort of life, but he is confused and has no peace. The existence of facilities and relative comfort and well-being are not peaceful. Those who have forgotten the value of the blessings that God has given them. This research shows how one can be comforted by deeply understanding the teachings of great people such as Maulana - Wayne Dyer and others. The purpose of this article is to explain some internal and external factors of peace from the point of view of Maulana-Dair, which is investigated by descriptive, comparative, and analytical methods. It seems that by knowing the factors of peace, the conclusion will be reached that the range of human discretion is limited and he should make the most of all the blessings of life with the same existing conditions.

Keywords: Peace, Maulana, Wayne Dyer, Internal Factors, External Factors

How to Cite: Najafi A, Abbasi F, Fakhreslam B., A Comparative Study of Peace from the Perspective of Maulana-Wayne Dyer, Quarterly Journal of Comparative Literature Studies, 2024;18(71): 94-111.

1. Department of Persian Language and Literature, Neyshabur Branch, Islamic Azad University, Neyshabur, Iran

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Neyshabur Branch, Islamic Azad University, Neyshabur, Iran

بررسی تطبیقی آرامش از دیدگاه مولانا و وین دایر

ابوالفضل نجفی^۱، فرزاد عباسی^۲، بتول فخراسلام^۳

چکیده

انسان معاصر به مدد علم و عقل آن چه را برای آسایش زندگی لازم داشته تقریباً بدست آورده است اما دچار نوعی سرگشتگی شده و آرامش ندارد، این پژوهش بر آن است حلقه گمشده زندگی آدمی (آرامش) و راه های رسیدن به آن را به مخاطبانی نشان دهد که با وجود داشتن امکانات و آسایش و رفاه نسبی، آرام و قرار ندارند. آنان که قدر و ارزش نعمت هایی را که خداوند به آن ها هدیه نموده فراموش کرده اند. این پژوهش نشان می دهد چگونه می توان با درک عمیق آموزه های بزرگانی همچون مولانا - وین دایر و دیگران قرین آرامش شد. هدف این نوشتار تبیین برخی عوامل درونی و بیرونی آرامش از دیدگاه مولانا و دایر می باشد که با روش توصیفی، تطبیقی، تحلیلی مورد بررسی قرار می گیرد. به نظر می رسد با شناخت عوامل آرامش این نتیجه حاصل خواهد شد که دایره اختیار انسان محدود است و باید با همین شرایط موجود از تمام مواهب زندگی نهایت بهره را ببرد.

واژگان کلیدی: آرامش، مولانا، وین دایر، عوامل درونی، عوامل بیرونی

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

ایمیل: javaaba@gmail.com

نویسنده مسئول: فرزاد عباسی

مقدمه و بیان مسئله

ارتباطات جمعی در قرن معاصر با تبلیغات مسموم، عواملی را بوجود آورده‌اند که باعث گشته‌اند انسان‌ها بیش از گذشته تحت تأثیر فشارهای روحی-روانی قرار گیرند. انسان امروزی به مدد عقل و دانش، آسایش نسبی را به قیمت از دست دادن آرامش کسب کرده‌است و با آن‌چه به دست آورده‌است خشنود نیست، مدتی با یک بازیچه زندگی خود را سرگرم می‌سازد و شادی موقتی دارد اما پس از زمانی کوتاه اضطراب‌ها و دلشوره‌ها او را فرا می‌گیرد و باز در زندگی احساس خلاء و کمبود می‌کند و با خود می‌اندیشد چرا شاد و مسرور نیست؟ به دنبال گمشده ایست که آرامش بخشش باشد. اندیشمندان و روانشناسان برای کسب آرامش عوامل متعددی را نام می‌برند که دو گروه درونی و بیرونی می‌باشند.

عوامل درونی مانند: خداباوری، درک ارزش زندگی، فهم و هدایت غرایز طبیعی، عشق، امید، مهرورزی، دعا و نیایش، درک فلسفه وجودی رنج‌ها و

عوامل بیرونی مانند: سلامتی جسم، پرتوزندگی بخش خورشید، هوای پاک و سالم، سکوت شب، نعمت باران، همسر باوفا و مهربان، خانه، شغل و ...

در این راستا آموزه‌های مولانا سرشار از یکتاپرستی، انساندوستی و آرامش است. وین دایر نیز روان درمانگریست که با آثار خود به دنبال آرامش حقیقی می‌باشد. در این نوشتار تشابهات اندیشه مولانا و وین دایر در رابطه با چگونگی آرامش بررسی می‌شود لکن به دلیل کثرت عوامل درونی و بیرونی مؤثر بر آرامش، نگارندگان سعی نموده‌اند عواملی را مورد کنکاش و بررسی و تطبیق قرار دهند که تصور می‌کنند اهمیت بیشتری دارد.

بیان مسئله اساسی

در حال حاضر با پیشرفت تکنولوژی، اضطراب جزء جدا نشدنی زندگی انسان‌ها شده‌است، هم‌چنان که اضطراب و نگرانی می‌تواند باعث اختلال در کیفیت زندگی گردد، بر خلاف آن آرامش می‌تواند بر سلامتی جسم، رفتارهای فردی و اجتماعی و اعتلای کیفیت زندگی تأثیر بگذارد. آرامش از شرایط زندگی بدست نمی‌آید بلکه از درک زندگی پیدا می‌شود و محصول مهربانی‌ها و نتیجه‌ی خوبیهاست، زیرا پاداش هر خوبی آرامش درونی است.

برای داشتن آرامش نمی‌توان جهان را تغییر داد، بلکه باید عوامل آن را شناخت و خود را تغییر داد، دو گروه عوامل درونی و بیرونی آرامش عناصر عمده کیفیت زندگی هستند، آرامش متعلق به یک زمان و مکان نبوده و نیست به ویژه لزوم آن در این ایام که انسان‌ها با حجم عظیمی از اطلاعات درست و غلط رو برو هستند احساس می‌شود.

مولانا در قرن ۷ هجری شمسی با خلق آثار ارزشمندی همچون مثنوی معنوی می‌کوشد با اتصال به اصل خود به انسان‌ها آرامش بخشد، وین دایر نیز با همین هدف در قرن معاصر قصد دارد از طریق اتصال به مبداء هستی انسان مضطرب و افسرده را یاری رساند. با شناخت عمیق عوامل آرامش، با ایمانی راسخ و منطقی قوی می‌توان از طوفان حوادث به سلامت عبور کرد.

شکوه‌ای نیست زطوفان حوادث مارا دل به دریا زدگان خنده به سیلاب زند

(رهی معیری، باران صبحگاهی: ۱۳۷۸)

در این نوشتار تلاش می‌نماییم تا دریابیم چه عواملی درونی همچون خداآواری، عشق، امید، دعا، درک فلسفه وجودی رنج‌ها و و عوامل بیرونی همانند: سلامتی جسم، رفاه و آسایش، شغل و... در روند آرامش انسان مؤثر است.

پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی تطبیقی آرامش از دیدگاه مولانا و دایر پژوهش مستقلی صورت نگرفته‌است و مقاله‌ای یافت نشد ولی نزدیک به موضوع این پژوهش می‌توان از پژوهش «بررسی تطبیقی انسان معنوی در اندیشه مولانا و وین دایر» که مردانی وریشتی و همکاران (۱۴۰۱) در نشریه ادبیات عرفانی واسطوره شناختی منتشر نمودند و بیان داشتند: وجوه اشتراک نظرات این دو عارف بسیار بیشتر از وجوه افتراق آن‌ها است. این امر از تأثیر فراوان دایر از آموزه‌های مولانا و نیز همسانی آبشخورها و مشارب تجربی آنان؛ یعنی عرفان حقیقی یا حقیقت عرفان حکایت دارد. از جمله اصلی‌ترین نقاط اشتراک این دو، می‌توان به مفهوم «وحدت وجود» و از مهمترین وجوه افتراق میان آن دو می‌توان به مسأله «اعتقاد به عقوبت» اشاره کرد.

در سومین همایش متن پژوهی ادبی، ایرج پور و همکاران (۱۳۹۶) پژوهشی تحت عنوان «بررسی تطبیقی اندیشه‌های مولانا و وین دایر» ارائه دادند و در آن به دیدگاه‌های عرفانی پرداخته و از مقایسه تطبیقی آثار این دو اندیشمند چنین نتیجه گرفتند که این جهان بر مبنای نیروی برتری بنا شده که مهم‌ترین مسایل آن به روح، عشق و الوهیت موسوم شده است. براساس این نیروی الهی هر آن‌چه که در این جهان موجودیت یافته، بارقه‌ای از عشق الهی است. نیروی تفکر و تصور انسان نیز زیر مجموعه این عشق یا هوشمندی کل بوده و دارای قدرت آفرینندگی است.

با توجه به آن‌چه در ارتباط با پیشینه‌ی پژوهش بیان شد پژوهش‌هایی وجود دارد که هر کدام به جنبه‌ای از موضوع پژوهش پرداخته‌اند. بی‌شک فصل تقدّم پژوهش‌های یاد شده در خور ستایش است، اما هیچ‌یک از این پژوهش‌ها دربرگیرنده تمامی بخش‌های پژوهش پیش‌رو نیست.

اهمیت و ضرورت بحث

زندگی در بهترین حالت دارای کمبودها و مشکلات مختلف است، گاهی اوقات بر خلاف انتظار اتفاقاتی رخ می‌دهد که کاملاً غیرمنتظره است. باید در این گونه موارد هنر حفظ آرامش را دانست، زیرا حوادث باعث پریشانی افکار می‌شوند و افکار پریشان و منفی به همراه خود جسم را دستخوش ضعف و بیماری می‌کنند. و اجازه نمی‌دهند زندگی آرام باشد. اهمیت آرامش این است که وقتی انسان عوامل آرامش را بشناسد می‌تواند آگاهانه تصمیم بگیرد و اضطراب و نگرانی را از خود دور کند. ناآرامی و تشویش خاطری که احساس می‌شد ضرورت شناخت برخی عوامل آرامش از دیدگاه مولانا- دایر را ایجاب می‌نمود.

بحث و بررسی

آرامش در لغت به معنی حالتی نفسانی همراه با آسودگی و ثبات است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۹۸) و در اصطلاح اسم مصدر از آرمیدن است که در برابر اضطراب و دلهره به کار می‌رود و به حالت نفسانی و صفت روانی و قلبی خاص (آسودگی خاطر، ثبات و طمأنینه) گفته می‌شود. (همان جا)

در سطح فردی هر انسانی نیازمند آن است که در روزهای سخت زندگی، در رنج‌ها و فقدان عزیزان به نیرویی ماوراء نیروهای طبیعی و انسانی تکیه کند و این تکیه گاه از درون به او احساس آرامش بخشد، فارغ از نیروی الهی که فقط تنها یاد او والاترین نیروی آرامش بخش است، عوامل درونی و بیرونی وجود دارند که با شناخت آن‌ها می‌توان قرین آرامش شد.

اصولاً چرا انسان به آرامش نیاز دارد؟ چه لزومی دارد که به این موضوع پرداخته شود؟ آیا زندگی پر از اضطراب و استرس امروز نیاز به آرامش را دو چندان نمی‌کند؟ چرا انسان با نگرانی‌های بی ارزش و توقعات غیرمعقول در زندگی باعث می‌شود از زندگی چنان که باید لذت نبرد؟ در بهترین حالت، آدمی دارای مشکلات بسیار است و برای غلبه بر این مشکلات ریز و درشت، باید آرامش داشته باشد تا کیفیت زندگیش بهتر شود زیرا خوب زیستن نتیجه آرامش در زندگیست.

در این نوشتار سعی بر آن شده است با توصیف و تطبیق وجوه تشابه عواملی که مولانا و وین دایر برای نیل به آرامش بر آن‌ها اتفاق نظر دارند، مورد بررسی قرار گرفته و در پایان هر قسمت دیدگاه‌های هر یک تحلیل گردد.

خدا باوری، ارزش جسم و حفظ سلامتی، درک فلسفه وجودی رنج‌ها، داشتن معنایی برای زندگی از جمله مواردی هستند که با شناخت و درک ارزش آن‌ها می‌توان از اعماق رنج‌های بزرگ زندگی، به ساحل نجات (آرامش) رسید.

خدا باوری فطری

مولانا: مولانا عارف است و مانند دیگر عارفان به صحرا، به دریا، و به هر جا که می‌نگرد جلوه خدا را می‌بیند، پیام الهی را از باد، نام او را از بلبل مست می‌شنود و او را در همه حال در وجود خویش حس می‌کند.

از باد همه پیام او می‌شنوم وز بلبل مست، نام او می‌شنوم
این نقش عجب، که دیده‌ام بر در دل آوازه آن زبام او می‌شنوم

(دیوان شمس، رباعی ۱۱۱۹)

مولانا بدون عنایت حضرت دوست خود را هیچ می‌پندارد و خود را قطره‌ای می‌داند که چون او بخواندش به دریای لطف و محبت او وصل می‌گردد هر چه می‌گوید با عنایت اوست و بدون لطف او هیچ است، و این رمز آرامش مولانا است.

این همه گفتیم، لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم، هیچ
گر دراید در عدم یا صد عدم چون بخوانیش، او کند از سر قدم

(مثنوی، ۱: ۱۸۷۸)

هنگامی که دستور بازگشت از درگاه الهی صادر شود به جای این که با پا به بارگاه او روانه شود با سر دوان دوان خواهد رفت! انسانی که مرگ را این گونه به بازی و سخره می‌گیرد آیا می‌تواند در این دیار فانی آرامش نداشته باشد؟! مولانا ایمان و امید به وجود یک نیروی برتر و مهربانی می‌داند که عالم و آدم را در همه حال به خود واندگذاشته است و معتقد است جستجوی خداوند به ویژه هنگام اندوه و بیماری در فطرت انسان نهاده شده است.

چند همچون فاخته کاشانه جو کو و کو و کو و کو و کو و کو؟
کو همان جا که امید مرد و زن می رود در وقت اندوه و حزن

(مثنوی معنوی، ۶: ۳۳۲۰-۳۳۱۴)

تردید نیست که هنگام سختی انسان خدا را یاد می‌کند اما کسی که بهترین عزیز به ویژه فرزند جوان خود را از دست می‌دهد، دیوار قلبش فرو می‌ریزد و جای آن را برای همیشه خداوند پر می‌کند. در خواب، بیداری، کار، استراحت، عبادت، سفر و حضر و در همه حال خدا در سویدای قلبش می‌باشد، به یاد خدا بودن برایش شادی و غم نمی‌شناسد و برای با خدا بودن ایام سختی و آسانی تفاوتی ندارد.

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تورا	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تورا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تورا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تورا

(فروغی بسطامی، دیوان غزلیات: ص ۱)

وین دایر: وین دایر با شناختی که از خالق هستی یافته است وجود خدا را در هر لحظه‌ای که او را بخواند همراه خود می‌بیند و برای درک بهتر وجود خداوند در درون خویش ضرب المثلی قدیمی را ذکر می‌کند «وقتی شاگرد آماده است معلم ظهور پیدا می‌کند» شاگرد را انسان تصور می‌کند، آمادگی را مشتاق بودن و معلم را کمک الهی می‌داند که در هر چیز می‌تواند تجلی پیدا کند. معتقد است شاگرد بودن یعنی اینکه باید همیشه نکته‌های آموخت و در تمام طول زندگی سعی کرد شاگردی کرد و برای شادی، لذت، کامیابی و آرامش در زندگی از هرکسی و چیزی، مطلبی آموخت. شاگردی موفق است که مشتاق باشد، بخواهد که بیاموزد و اراده قوی برای انجام آن چه آموخته است داشته باشد.

«معلم در همه جا حضور دارد، در معجزه، در تصادف، پیشگویی، نوار صوتی، کتاب، مقاله، شرکت در کنفرانس، کلیسا، کودک، طبیعت، مرگ عزیزان و هر اتفاقی که در زندگی شما می‌افتد معلم (اراده یاری رسان خداوند) می‌تواند در آن حضور داشته باشد و شما از آن غافل هستید» (دایر، ۱۳۸۹: ۳۰). دایر چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: اگر شاگردی (انسان) مشتاق و آماده دریافت کمک الهی باشد معلم (یاری خداوند) در همه حال، و در همه زمان ظهور پیدا می‌کند و به او آن چه لازم است می‌آموزد. البته از دیدگاه دایر ارتباط با معشوق رابطه‌ای اعتباری و ابزار گرایانه است او خداوند را برای رفع اضطراب‌ها، نگرانی‌ها و رنج‌ها می‌خواهد و نه برای ارضای فطرت خداجویی انسان (توحید محوری) اما از دیدگاه مولانا رابطه‌ای حقیقی بین کل هستی و خداوند است.

دایر از حضور خداوند در زندگی می‌گوید اما رستاخیز را مطرح نمی‌کند و به تناسخ اعتقاد دارد که با قیامت در تضاد است او بهشت را امری درونی می‌داند، در حالی که رستاخیز عاملی است که باعث می‌شود آلام و سختی‌های انسان را کاهش دهد و با امید به دوباره برخاستن بعد از مرگ و دریافت پاداش رنج‌ها، آرامش داشته باشد.

با آن که مکرر از وجود خداوند در زندگی می‌گوید اما عبادت و پرستش خدا از دیدگاه او تمرکز فکر از طریق مدیتیشن، یوگا و مراقبه‌های معمولی است در حالی که مدیتیشن نوعی عدم احساس مسئولیت در برابر دیگر انسان‌هاست.

عشق

مولانا عشق را به اسطرلاب تشبیه می‌کند.

عشق اسطرلاب اسرار خداست علت عاشق ز علت‌ها جداست

(مثنوی، ۱: ۱۱۰)

مگر اسطرلاب چگونه وسیله‌ای است که مولانا عشق را با آن می‌سنجد؟!
اسطرلاب راهنمایی است برای شناخت خورشید و ستارگان، شب و روز، و
مولانا می‌خواهد بگوید عشق مانند اسطرلاب، راهنمایی است برای دست‌یابی به اسرار الهی، برای
همه ابناء بشر از هر قومی، رنگی، جنسی، دین و آیینی!
در نگاه مولانا عشق مجازی مانند اسطرلاب می‌تواند معبری باشد برای رسیدن به عشق حقیقی.
لازمه آن خالی بودن از هواهای نفسانی، و کشش از جانب حضرت دوست است.

عاشقی گر زین سرو گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبرست

(مثنوی، ۱: ۱۱۱)

در نظر مولانا هر نوع عشقی با ارزش است، و عشق‌های صوری چراغ هدایتی برای رسیدن به
عشق‌های حقیقی است و اگر در حد عشق صوری و مجازی متوقف شود باعث رسوایی و ننگ می‌گردد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

(مثنوی، ۱: ۲۰۵)

دایر نیز مانند مولانا عشق مجازی را مقدمه‌ای برای عشق به حضرت دوست می‌داند.
«مردانی که نیاز به محبت و عشق را در وجود خویش حرمت نهاده و به خود اجازه لمس کردن، در
آغوش گرفتن، بوسیدن، نوازش کردن و غیره را می‌دهند قوی‌تر از پیروان سخت‌گیر «تصویر مردانه»
هستند. حداقل آرامش درونی بیشتر و خلق و خوی متعادل‌تری داشته، کمتر عصبانی شده و گرایش
کمتری دارند که در مورد هر چیز جزئی آشفته و ناراحت و یا در بحرانها متلاشی گردند» (دایر، ۱۳۸۲: ۴۴۰).

او نیز محبت بدون قید و شرط به همه مخلوقات را وظیفه آدم‌ها دانسته است زیرا همه را مخلوق
خداوند و عشق به مخلوق را عشق به خداوند «مظهر عشق» می‌داند.

نگاه دایر به عشق نگاه زیباشناسانه است، تعریف او از عشق، پاکی و صداقت است، عشق مشروط، را عشق نمی‌داند. عشق را احساس مؤدت، فوق العاده‌ای بیان می‌کند که در عوض بدون درخواست هیچ چیز باشد پا را از این هم فراتر نهاده و می‌گوید:

«مرگ بزرگ‌ترین مصیبت نیست، بلکه چیزی است که در درون انسان بمیرد و آن عشق و محبت و امید است» (دایر، ۱۳۸۹: ۳۴۷).

ارزش جسم و لزوم حفظ سلامتی

وجود انسان دارای دو بعد است، نیمی از آب و گل و نیمی از جان و دل. جسم، قالب و ظرف وجودی انسان، از آب و گل و زیباترین مخلوق است. خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها مربوط به جسم نیست، مربوط به زیبایی و زیبایی وابسته به نسبیت و نسبیت‌ها معیارهایی برای گروهی است خداوند بعد از ساخت انسان در آیه ۱۴ سوره مؤمنون می‌فرماید.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است)

منظور خداوند از زیباترین خلقت همین پیکر انسان است که آن را به احسن‌ترین شکل آفریده و نیز گنج معرفت را در او تعبیه کرده است. انسان اشرف مخلوقات و آئینه تمام نمای جمال و جلال خداوند است و لازمه شکرانه آن حفظ و نگهداری صحیح آن می‌باشد.

چنانچه دوستی یک گلدان گل به کسی هدیه دهد با آن چه می‌کند؟

جسم نیز مانند گلدان گلی است که بهترین دوست عالم آن را هدیه نموده است و انسان نسبت به آن مسئولیت دارد.

زان خوبتری که کس خیال تو کند یا همچو منی فکر وصال تو کند
شاید که به آفرینش خود نازد ایزد که تماشای جمال تو کند

(ابوسعید ابوالخیر، رباعی ۲۳۹)

مولانا در دفتر دوم مثنوی بیت ۲۷۷ می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

شاید چنین به نظر برسد که مولانا به جسم چنان که باید و شاید بهایی نمی‌دهد و به تضاد و کشمکش و ناسازگاری میان روح و جسم اشاره دارد.

روح متعلق به بدن است، گرچه روزی از بدن جدا خواهد شد لکن تا زمانی که روح در قالب بدن است، ضروری است این قالب سالم و بی نقص باشد، زیرا تصور عروج روح در بدنی رنجور و بیمار که شبانه روز دردهای جانفرسای جسمی را تجربه می‌کند ممکن نیست.

وین دایر: ورزش و سلامتی جسم در زندگی دایر بسیار اهمیت داشت و مخاطبانش را به انجام آن تشویق می‌کرد او جسم را مرکب روح و معبد مقدسی می‌داند که باید قدر آن را دانست، سال‌ها به طور منظم همه روزه هشت مایل می‌دوید.

«آیا هدف واقعی زندگی سبقت گرفتن از دیگران، (کسب مالکیت اشیاء، موقعیت‌های اجتماعی) و تعقیب اهداف آتی از بیرون تعیین شده است؟ خشنود ساختن پدر و مادر، کسب نمرات خوب در کارنامه، اخذ مدرک دانشگاهی، کسب عناوین شغلی، ارتقاء مقام، پاداش، پول، اتومبیل، آپارتمان، وسایل لوکس منزل و عاقبت نیز حقوق بازنشستگی! ظاهراً هیچکس به مقصد نمی‌رسد، همگی آنقدر سرگرم تعقیب انواع اشیاء بیرونی اند که هیچ فرصتی برای آرامش و لذت بردن از زندگی ندارند» (دایر، ۱۳۸۲: ۴۵).

دایر خشنودی والدین را در ردیف مال و مقام قرار می‌دهد در حالیکه خشنودی والدین بزرگ‌ترین خدمت و فضیلت است که باعث آرامش و برکت زندگی انسان می‌گردد و قابل قیاس با کسب مال و مقام نیست.

در قرآن کریم پرستش خداوند و نیکی به پدر و مادر در کنار یکدیگر آمده است تا مردمان از جایگاه ارزشمند آنان آگاه شوند

رنج‌ها و «خدایا چرا من!»

انسان‌ها رنج‌ها را به حساب بدبختی و بدشانسی می‌گذارند. زندگی بدون رنج نخواهد بود زیرا از عناصری تشکیل یافته است که گرچه با هم تضاد دارند ولی هماهنگ هستند، وقتی لذتی وجود دارد پس درد هم باید باشد. مهم چگونگی مقابله در برابر وقایع است، با شجاعت باشد و یا ذلیلانه!

اصولاً رنج‌ها دو دسته‌اند: یا به دلیل نادانی و خواهش‌های نفسانی است و یا از طرف خداوند برای رشد و تعالی انسان مقدر گردیده است.

رنجی که خداوند رقم می‌زند به زندگی معنا می‌بخشد زیرا بعد از رنج، آنی نخواهد بود که قبلاً بود! از دیدگاه مولانا، کسی که به سختی و رنج گرفتارست نشانه محبوبیت او نزد پروردگار است، زیرا خداوند صدای ناله او را دوست می‌دارد، در حقیقت می‌خواهد بنده اش از خواب غفلت بیدار شود و به انسانی بهتر و قویتر تبدیل گردد.

خوش همی آید مرا آواز او
طوطیان و بلبلان را از پسند
زاغ را و جغد را اندر ققص
و آن خدایا گفتن و آن راز او
از خوش آوازی، ققص در می کنند
کی کنند! این خود نیامد در ققص

(مثنوی، ۶: ۴۲۲۹-۴۲۲۶)

اضداد ضروریات زندگی هستند

زندگی جمع اضداد است، شادی و غم، سلامتی و بیماری، مرگ و زندگی و ...
رنجها از راه می رسند تا به انسانها قدر و منزلت نعمتهایی را که دارند و غافلانه در کوچه پس
کوچه های روزمرگی فراموش کرده اند، را یادآوری کنند.

سل المصانع رکبا تهیم فی الفلواتی
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟

(سعدی، غزل، ۵۲۱)

باید با رنجها مأنوس بود تا لذت شادی معلوم گردد، ممکن نیست با گریز از رنجها، شادی واقعی را
فهمید، اصولاً برای شناخت هر چیز باید ضد آن را شناخت. نمی توان خداوند را دید چون ضدی ندارد.

رنج و غم را حق پی آن آفرید
پس نهانیها به ضد پیدا شود
تا بدین ضد، خوش دلی آید پدید
چونکه حق را نیست ضد، پنهان بود

(مثنوی، ۱: ۱۱۳۱-۱۱۳۰)

کمال انسان در رنج است

رنج بزرگ موجب کمال انسان می شود و با آن دریچه ای به جهان دیگر به رویش گشوده می شود و
یقین حاصل می کند که:

ما کیم اندر جهان پیچ پیچ؟
چون الف او خود چه دارد؟ هیچ هیچ

(مثنوی، ۱: ۱۵۱۴)

ارزش رنج

گمان آن چه از دوست می رسد لطف است، زیرا به بارگاه احدیت ظلم و قهر راهی ندارد.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد
بوالعجب، من عاشق این هردو ضد

(مثنوی، ۱: ۱۵۷۰)

فهم و درک ارزش ثانیه‌های عمر، ارزش عزیزان و دوستان، نعمت‌های مادی و معنوی زندگی، سلامتی و بطور کلی معنای زندگی بعد از رنج‌ها میسر است. زندگی بی دردها بی معناست، زیرا رنجی بزرگ را تجربه نکرده‌اند، با رنج نه تنها دریچه‌ای به جهان دیگر به روی انسان گشوده می‌شود بلکه دنیا را از زاویه‌ای دیگر می‌نگرد و لذت‌هایی را تجربه می‌کند که قبل از آن با آن‌ها بیگانه بود، لذت مطالعه و بیشتر دانستن! لذت خدمت به هم نوع!

با ایمان به ارزش رنج‌ها، بعد از عبور آگاهانه و مقتدرانه از طوفان حادثه، سؤال «خدایا چرا من» به «خدایا شکر که من» تبدیل می‌گردد و آرامش را مدیون تحمل رنجی خواهید دانست، که مقامی دگر به شما بخشیده است!

زهر هجری کشیده‌ام که مپرس
رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
به مقامی رسیده‌ام که مپرس

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
بی تو در کلبه گدایی خویش
همچو حافظ غریب در ره عشق

(حافظ، غزل ۲۷۰)

وین دایر: در سفر زندگی امید هست اما تضمین نیست، چه بخواهیم چه نخواهیم زندگی می‌تواند هر لحظه بدون هر گونه اخطار ناگهان تمام شود، تصادفات، حمله‌های قلبی و بیماریهای غیرقابل علاج!

باید استعداد زندگی کردن را بیاموزیم، رنج‌ها نیامده‌اند که ما را نابود کنند، آمده‌اند ما را قوی‌تر سازند. «از خود بپرسید چه چیزی هست که باید به خاطر آن افسرده باشید، پاسخ هیچ چیز! منظور این نیست که هرگز به طور طبیعی از چیزی خشمگین و مأیوس نباشید اگر این طور باشد یک آدم آهنی خواهید بود، اما مسئله اینجاست که تا کی می‌خواهید در آن حال بمانید و خودتان را ناراحت کنید فقط به این دلیل که نمی‌توانید دنیا را آنگونه که هست بپذیرید» (دایر، ۱۳۸۲: ۳۴۶).

آدمی نباید از خداوند بخواهد که در زندگی مشکلی نداشته باشد بلکه باید از او بخواهد نیرو و توانی به او عطا کند که بتواند مشکلات را مدیریت کند. مشکلات یاد آوری می‌کنند قدرت انسان صد است و نباید از خود توقع هزار داشته‌باشد رنج‌ها می‌آیند تا بگویند همه چیز در حیطه قدرت انسان نیست!

هر که را فقری دهی، آن دولتیست
تا بینند آن رخ تابنده را

هر بلایی کز تو آید، رحمتی است
زان به تاریکی گذاری بنده را

(اعتصامی، پروین، مثنوی ۱۲۳-ص ۸۷)

جواب سؤال «خدایا چرا من» این است که اصولاً «چرا برای تونه؟» اگر همه انسان‌ها بخواهند هیچ رنجی نداشته باشند پس گردش چرخ فلک را چگونه می‌توان تفسیر کرد، طوفان‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها، آتشفشان‌ها و ... آیا می‌شود به طبیعت بگوییم تو کار خویش را به درستی انجام نده تا برای ما رنجی حاصل نشود.

حوادث بدون توجه به سن افراد به وجود می‌آیند و به دنبال آن رنج و سختی ظهور می‌یابد، می‌توانیم با هر رنجی درسی از آن‌ها بیاموزیم و پیام رنج را که همانا آگاهی و معرفت به خداوند و کل هستی است را دریافت کنیم.

در دل هر تهدید و رنج فرصتی نهفته است، هر چه تهدید بزرگتر باشد فرصت آن هم بزرگتر است. باید دایره اندیشه خود را بزرگ کنید تا جواب سؤال «خدایا چرا من» را دریافت کنید زیرا تمام موجودات عالم گرفتار رنج و مشکلات هستند و تضمینی برای هیچکس نیست.

«عزیزان شما مانند سایر مردم در معرض ابتلا به انواع بیماری‌ها هستند و غم و غصه شما نه تنها در التیام ناخوشی آنها تأثیری ندارد بلکه نیروهای سازنده شما را از کار انداخته و اعصابتان را ناآرام می‌کند، با قدرت روحی خویش اطرافیان و بخصوص فرد بیمار را یاری کنید، فراموش نکنید همه در معرض آسیب هستند و در مورد مرگ، هیچ کس از سیاره خاکی جان سالم به در نمی‌برد» (دایر، ۱۳۹۰: ۸۰). در بدترین شرایط انسان است که انتخاب می‌کند چگونه واکنش نشان دهد، تسلیم شود، یا این که موقتاً کوتاه آمده و با مدیریت صحیح رنج را به گنج آرامش مبدل سازد.

معنای زندگی

انسان به اعتبار عقل، خود را برترین موجود می‌داند، با توجه به این که به شخصه هیچ وسیله دفاعی ندارد اما با قوه عاقله بر همه موجودات پیروز است! در طول تاریخ ماموت‌ها با آن جثه‌های عظیم از بین رفته‌اند اما انسان توانسته است از همه بلایا خودش را بیرون بکشد. همیشه یک فکر او را آزار داده است، من کی هستم؟ مسئولیت و معنای زندگی من چیست؟ سؤالات بسیاری باعث گردیده آرامش انسان برهم خورده و اضطراب و تشویش او را فرا بگیرد.

دی آدمم و نیامد از من کاری	امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بی خبر از اسراری	ناآمده به بودی از این بسیاری
از آمدنم نبود گردون را سود	وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود	کائن آمدن و رفتنم از بهر چه بود

(خواجه عبداله انصاری، مناجات نامه)

(خیام، رباعی ۶۰)

مولانا هم همین تعبیر را از زندگی دارد و سوالاتی را عنوان می‌کند.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم از
کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
به کجا می‌روم آخر نهمایی وطنم

(دیوان شمس، غزل ۵۴)

(دیوان شمس، غزل ۵۴) از کجا آمده‌است؟ دلیل آمدن او چه بوده‌است؟ و در نهایت به کجا خواهد رفت؟ مولانا خود را در لابلای این سؤالات گم نمی‌کند و با هوشمندی معنای زندگی را در مقابل مسئله غفلت قرار می‌دهد. (چرا غافل از احوال دل خویشتم) غفلتی که باعث گشته او از اصل خود جدا باشد. غفلت از شناختن دل خود!

تا زمانی که آدمی از خور و خواب و خشم و شهوت بیرون نرود همچنان در غفلت خواهد بود، کودکان وقتی سیر می‌شوند و احساس امنیت می‌کنند در آغوش پدر و مادر غافلانه می‌خوابند! از دیدگاه مولانا برای یافتن معنای زندگی باید از خواب غفلت بیدار شد و خود را شناخت، او بسیاری از بیماری‌های درونی را ناشی از خواب زدگی و نشناختن خود می‌داند.

مولانا در خواب غفلت نیست، بیدار است و خود را شناخته، در برابر سوال‌های بی‌شمار، خود را در این جهان غریب می‌داند. مرغ باغ ملکوت است، چند صباحی مرغ روحش در قفس تن زندانی است و آرزوی پرواز به بارگاه حضرت دوست را دارد (ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست)، از وطنش دور افتاده و هوس بازگشت دارد (کزنیستان تا مرا ببریده‌اند) او خود مایل نبوده، کسی دیگری بریده است! وفا و جفای کسی را که از نیستان جدا کرده ارج می‌نهد.

هم به وفا با تو خوشم، هم به جفا با تو خوشم
نی به وفا، نی به جفا بی تو مبادم سفری

(دیوان شمس، غزل ۲۴۵۹)

بسیاری از مردم بر این باورند هر کاری را که انجام می‌دهند (حتی زندگی) باید دارای فایده‌ای باشد تا ارزش انجام آن را داشته‌باشد. معتقدند برای اینکه زندگی ارزش زیستن داشته‌باشد باید به دنبال سود و فایده آن رفت تا به این همه درد و رنجی که متحمل می‌شود بیاورد!

به عقیده مولانا اگر انسان بتواند من ذهنی را از زندگی حذف کند، هم سود و زیان و هم درد و رنج منتفی می‌شود. به عنوان مثال معلمی که در سخت‌ترین شرایط روستاهای سیستان و بلوچستان عاشقانه به دانش آموزان تعلیم درس زندگی و نوع دوستی می‌دهد برایش سود و زیان و درد و رنج معنا ندارد زیرا عاشقی شیوه رندان بلاکش است.

وین دایر معنای زندگی انسان را چیزی جز «خدمت رسانی» به ممنوع نمی‌داند، اگر بتواند یک روز توجه خود را روی بهتر زندگی کردن برای یک شخص دیگر بگذارد و روی این موضوع تمرکز کند، این همان شیوه فکر کردن به معنای زندگی و خداست.

«اگر بخواهید معنای زندگی خود را بدانید به این فکر می‌کنید که چطور می‌توانم خدمت کنم و یک انسان نجیب و فروتن باشم؟ فکر کردن به این روش، زندگی انسان را معنادار می‌کند» (دایر، ۱۳۸۶: ۳۳۳).

این سؤال‌ها که «من که هستیم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟» پرسش‌هایی هستند که از ازل تا ابد در ذهن بشر بوده و خواهد بود به نظر می‌رسد با وجود پاسخ‌های زیادی که تاکنون فلاسفه و پیشوایان آیین‌های دینی برای این سؤالات ارائه کرده‌اند، ذهن پرسشگر بشر با هیچ یک از آن‌ها بطور کامل قانع نشده است.

وین دایر تلاش می‌کند جواب‌هایی برای این سؤالات بیابد، اما او نیز پاسخ قاطعی به سؤالات همیشگی بشر ندارد و تنها تفسیر خود را که از طریق مطالعه، زندگی و تلاش‌های متمرکز برای ایجاد اتصالی آگاهانه با مبدأ وجود به آن‌ها رسیده است را ارائه می‌کند.

«جهان هدف دارد و من و شما هم هدف داریم، اعتماد کنیم به آن عقل الهی که در وجود ما جریان دارد، سعی کنیم بخشی از راه حل باشیم و نه جزئی از مشکلات و نقش خود را بر روی کره خاکی به درستی انجام دهیم» (دایر، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

دایر معتقد است با اتصال به منشاء هستی و تبدیل شدن به یک ساحر امروزی می‌توان آرامش داشت این نوع برداشت از منشاء هستی برای انسان‌های مضطرب می‌تواند به عنوان یک داروی مسکن کوتاه مدت عمل کند این نوع اعتقاد به خالق جهان محکم و استوار نیست آمیخته‌ای از مکاتب و شناخت خداوند است که بصورت صحیح و غیر صحیح شکل گرفته و معجون گونه است. اما این که معنای زندگی را زیستن با آرامش می‌داند نکته ارزشمندی است او یکی از عوامل آرامش را در لحظه و کودکانه زیستن می‌داند، معتقد است انسان باید مانند ایام کودکی بدون منطق بزرگسالانه از هر چیز کوچکی شاد و مسرور گردد. مثال کودکی را بیان می‌کند که اگر به او پیشنهاد یک آبنبات چوبی برای امروز و یا سه آبنبات چوبی برای فردا بدهید طبق غریزه همیشه یکی آبنبات چوبی امروز را انتخاب می‌کند چون نمی‌خواهد با اندیشه فردا لذت لحظه امروز را از دست بدهد، در حالی که انسان‌های بالغ با تکیه بر عقل حسابگر خود سه آبنبات چوبی فردا را انتخاب می‌کنند و این به معنای هرگز لذت نبردن از لحظه است!

دایر می‌گوید: اگر انسان نمی‌تواند درست رفتار کند حداقل طبق نیازهای کودکانه عمل کند.

«بیایید همیشه فکر کنیم به مقصد رسیده ایم و لحظات حال خود را فرصتی برای زیستن و لذت بردن در حال را به حد کمال برسانیم، کودک درون خود را آزاد کنیم و در لحظه‌ها آن چه را دوست داریم به تعویق نیندازیم تا برنده باشیم» (دایر، ۱۳۸۲: ۳۴۰).

دایر در ادامه معنای زندگی، کسب مال، ایجاد خانواده، پس انداز برای آینده، تلاش و کوشش دائمی، ارتقاء مقام، کسب تحصیلات، تبحر در مهارت‌ها را لازم می‌داند اما معنای زندگی را در بیرون از آدمی جستجو نمی‌کند، معنای زندگی را در بیرون آمدن از خود و توجه به درون و کل بشریت، احساس مهربانی به همگان و بهبود شرایط کلی زندگی می‌داند. برد و باخت را بی معنی می‌داند، اعلام می‌کند اگر قرار است کسی را شکست دهید تا برنده شوید باید بدانید در کلیه روزهای زندگی بازنده هستید زیرا همیشه کسی هست که بالاتر از شماست، انسانی برنده دائم است که از شکست‌ها به اندازه پیروزی‌ها چیزی بیاموزد و هیچ چیز نتواند حال او را خراب کند.

دایر معنای زندگی را نقش اصلی و کیفیت زندگی را نقش فرعی می‌داند. واین پرسش را مطرح می‌کند که آیا معنای زندگی سبقت گرفتن از دیگران و مدام به دنبال هدف‌هایی رفتن است که همیشه از ما فرار می‌کنند؟

آدم‌ها آنقدر سرگرم تعقیب انواع اشیاء بیرونی هستند که هیچ فرصتی برای آرامش، لذت و معنای زندگی ندارند. زندگی از جانب خداوند حیرت انگیزترین معجزه جهان هستی است!

همچنین در بیان عوامل آرامش بیرونی برای جستجوی معنای زندگی، تحصیل دانش را کافی نمی‌داند در حالی که علم و دانش معرفتی فی نفسه آگاهی بخش است و به میزان دانایی توانایی انسان در برابر سختی‌های زندگی افزون می‌گردد.

تمایز انسان نه تنها با موجودات دیگر بلکه با انسان‌های دیگر در دانایی و مقام آدمیت است. و به چنان مقامی در معرفت و انسانیت می‌تواند برسد که محسود فرشتگان گردد.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

(سعدی غزل ۸)

دایر هنگام بیان عوامل آرامش، تشکیل خانواده را در کنار ارتقا مقام دنیوی قرار می‌دهد! قرار دادن خانواده‌ای که در همه حال پشتیبان یکدیگر باشند قابل مقایسه با ارتقا مقام نیست زیرا ارتقا مقام یک موضوع فردی است و ایجاد خانواده نهادی جمعی است که افراد خانواده در شرایط خاص می‌توانند یاور همدیگر باشند.

مولانا نیز برای خانواده ارزش خاصی قائل است، زیرا هر انسانی در بعد مادی برای بقا نیازمند کسانی است که در مواقع خاص از او حمایت کنند و در بعد معنوی نیازمند انسان‌های دیگر است تا با همدلی و همراهی آنان بتواند رنج مشکلات را تحمل کند و چه واحد اجتماعی بهتر از خانواده! در مورد نفس سرزنشگر نیز احساس گناه را منافی معنویت و به طبع آن عدم آرامش می‌شمارد، ظاهراً وجدان انسان «نفس لوامه» را که بعد از ارتکاب گناه، سرزنشگر است و انسان را دچار عذاب می‌کند فراموش کرده است.

همچنین برای خداوند علم بی نهایت قائل است، اما از رسولی که بهره کامل از این علم داشته باشد نامی به میان نمی‌آورد او ندای درون را پیامبر درونی می‌نامد، در حالی که برای راهبری انسان پیامبر بیرونی که دارای معرفت الهی باشد لازم است، پیامبر درونی مورد ادعای دایر چگونه می‌تواند ندهای حقیقی را از ندهای غیر حقیقی تشخیص داده و راهنمای سالک باشد؟

نتیجه‌گیری

در بررسی دیدگاه‌های مولانا و وین دایر در مورد آرامش، بیشترین تأکید و توجه به معنویت و برترین نیروی کنترل کننده جهان هستی «قدرت خداوند» می‌باشد.

- در آثار وین دایر «به ویژه درمان با عرفان» تأثیر آموزه‌های آرامش بخش مولانا کاملاً مشهود است.
- گرایش‌های مذهبی که خود عاملی برای آرامش است در آثار مولانا و دایر از جهاتی متفاوت است
اما نگاه آن‌ها به عوامل آرامش بخش مانند: خدا، عبادت، معنویت و مرگ به یکدیگر شباهت زیادی دارد.

- به نیروی «روح و عشق» اعتقاد دارند، نیرویی که در آنسوی آن قدرت و لطف خداوند است که به انسان آرامش می‌بخشد و باعث می‌گردد از رنج‌های زندگی کاسته شود.

- دایر معتقد است مجموعه عالم هستی تحت قدرتی واحد و عظیم به نام خداوند اداره می‌شود و در نهایت همه به سوی او بازگشت خواهند نمود مولانا نیز انسان را اینجایی نمی‌داند و با اشاره به آیه ۱۵۶ بقره در قرآن کریم جایگاه حقیقی انسان را تبیین می‌کند

- دایر آرامش و شادی درونی انسان را با عشق و امید به نیروی برتر «خداوند» می‌داند، مولانا نیز خداوند را نور صرف و فیض مطلق می‌داند و دیوانه وار به او عشق می‌ورزد، روح او از عشق و امید لبریز است و پیوسته از آرامش، شادی و خنده دم می‌زند.

منابع

ابوالخیر، ابوسعید، (۱۳۴۴). **سخنان منظوم**، تصحیح سعید نفیسی، تهران، ناشر کتابخانه سنایی، چ سوم.

اعتصامی، پروین. (۱۳۸۷). **دیوان شعر دو زبانه**، مترجم مهدی افشار، تهران، ناشر واژه آرا، چ اول

انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۵). **مناجات نامه**، تولید کارگاه نشر جمهوری، تهران، چاپ ارمغان، چ سوم

-----، ایرج پور، محمد ابراهیم، خاتمی، زهرا (۱۳۹۶) «بررسی تطبیقی اندیشه‌های مولانا و وین دایر» سومین همایش متن پژوهی ادبی

بلخی، مولانا جلال الدین محمد. (۱۳۸۴). **مثنوی معنوی**، تصحیح قوام الدین خرمشاهی، تهران، نشر دیبا، چ هشتم.

بلخی، مولانا جلال الدین محمد. (۱۳۷۵). **کلیات دیوان شمس**، مصحح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ناشر راد، چ اول.

حافظ، شمس الدین. (۱۳۸۶). **دیوان غزلیات**، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران، ناشر مروی، چ چهل و دوم

خیام، ابوالفتح عمر بن ابراهیم. (۱۳۶۲). **رباعیات**، تصحیح فروغی و غنی، تهران، ناشر کتابفروشی فخر رازی، چ دوم.

دایر، وین. (۱۳۸۹). **جادوی واقعی**، مترجم رضا حمیدی، تهران، ناشر انتشارات بوعلی، چ دوم.

-----، (۱۳۸۵). **قدرت اراده**، ترجمه علی پناهی، تهران، نشر آسیم، چ دوم

-----، (۱۳۸۲). **زنده باد خودم**، مترجم بدری نیک فطرت، تهران، ناشر دایره، چ پنجم

-----، (۱۳۸۶). **درمان با عرفان**، ترجمه جمال هاشمی، تهران، نشر انتشار، چ دوم

-----، (۱۳۹۰). **سر رشته زندگی خود را بدست بگیرید**، مترجم محمد رضا آل یاسین، نشر هامون چ دهم

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول، ج اول، ص ۹۸

رهی معیری، محمد حسن. (۱۳۷۸). **باران صبحگاهی منتخب دو دفتر شعر**، ویرایش امیده صدارت و کمال اجتماعی جندقی، تهران، انتشارات سخن، چ اول.

سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۹۱). **کلیات سعدی**، تهران، انتشارات آدینه سبز، چ دوم.

فروغی بسطامی، میرزا عباس. (۱۳۶۷). **دیوان کامل**، تهران، انتشارات جاویدان، چ دوم.

مردانی وریشتی، مریم، حسن پور آلاشتی، حسن، روحانی، مسعود، باقری خلیلی، علی اکبر (۱۴۰۱) «بررسی تطبیقی انسان معنوی در اندیشه مولانا و وین دایر»، **نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**، دوره ۱۹، شماره ۷ صص ۱۳۷-۱۰۷.

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: نجفی ابوالفضل، عباسی فرزاد، فخراسلام بتول، بررسی تطبیقی آرامش از دیدگاه مولانا و وین دایر، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره ۱۸، شماره ۷۱، پاییز ۱۴۰۳، صفحات ۱۱۱-۹۴.